



## دیدار گرگک

2|3

روز یکشنبه **گرگک** آرام آرام به طرف خانه خالی کودکان می‌رود. او بینی اش را بالای سامان بازی و موترک ها می‌مالد. او همچنان بالای توپک های شیشه یی سرخ، آبی و زرد، بینی اش را مالیده بو می‌کشد. او خود روک ها)) بالای بزک چوبی نفسی کشیده و دردل خود می‌گوید:  
«می‌خواهم همین جا بمانم!»



4|5

**گرگک** تریپ! سران بالا میشود. آن جا برجی را می‌یابد که از تخته پاره های به هم پیوسته چوب ساخته شده است. می‌افتد و برج ویران می‌گردد.  
**گرگک** درون یک کفش روفرشی پشمی می‌رود و همان جا خوابش می‌برد.



6|7

سروصدای کودکان **گرگک** را بیدار میکند. او به سرعت خود را در زیر الماری (گمد) پنهان کرده صبحدم روزدوشنبه، ! تپ! تپ و از آن جا می‌بیند که کودکان با کفش های روفرشی و خانم سونیا با کفش های بزرگ و آبی ورزشی، گذرند. می



8|9

بیند که کودکان، موسیقی از زیر الماری می‌صدای خنده های کودکان را می‌شنود. او با دقت و احتیاط **گرگک**، خوانند. رقصند و ترانه بزک را می‌زنند، می‌نوازند، جست و خیز می‌می



10|11

**گرگک** سر میز بالا میشود. کاغذ و قلم مو را می‌گیرد؛ تا نقاشی کند و آهسته آهسته ترانه کودکان نیستند؛ شبانگاه که کند. بزک را که بسیار دوست دارد، زمزمه می



12|13

روز سه شنبه، یک نوار چسب در زیر الماری به سوی **گرگک** لول می‌خورد. **گرگک** حلقه نوار را پس می‌زند. او از چسپانند و از بیند که چه گونه کودکان، کارت های کلان و کاغذ های بردار را دورادور هردو میز زیر الماری می آن کشتی می‌سازند.



1|2|3

14|15

آپیوندد ودر کنار هم می چیند تا تصویر اول قطعه ها و پارچه های کاغذ از پیش نقاشی شده را به هم می **گرگک** شب، معلوم نیست، بوی خوشی که حس میشود از چیست؟ بسازد؛ اما را آن



16|17

**گرگک** صدای خانم سونیا را میشوند که به قهر میگوید: چهارشنبه، « کی یک لقمه از کیک سالگه را خورده است؟

دهد و زیبا تر میسازد گک های گل مانند زینت می نی با شیر و پس از آن، کیک سالگه را پرچمک ها را در نویسند. آن ها کنند و می کودکان آرزو های خود را بالای پرچم های کوچک کاغذی نقاشی می میان کیک سالگه فرو می برند و برای انا سرود تولد می خوانند.

16



18|19

کند: **گرگک** فکر می

«!خواهم چیزی بنگارم» امشب من هم می نویسد و نقاشی میکند. کند. او تا دم دم صبح می و قلم های رنگه را جستجو می حالا که پنجشنبه است؛ سر و صدای کودکان در خانه بلند میباشد



20|21

زند. در همین لحظه خانم سونیا می آید وزیرلب **گرگک** به درون یک روک (کشو) نیمه باز خیز می با یک جست ، گوید: می **گرگک** بند ماند. بندد. « اخ! » پنجه پای « کودکان باید نظم را خوب در نظر داشته باشند» و روک را می



22|23

خوشبختانه **گرگک** میتواند که پایش را آزاد کند و بینی خود را از روک بیرون بکشد. **گرگک** یک جادوگر زن کوچکی را می بیند که بشقاب ها را روی میز می چیند. مرد جادو گر با کارد زردک ( هویج) خورد میکند. دوتا کودک بر سر نقاب **گرگک** با هم جنگ و دعوا میکنند؛ که این کارشان برای **گرگک** بسیار جالب و خنده دار میباشد



1|2|3

24|25

خط آهنی را که از چوب ساخته شده، به هم می پیوندد و قطارک (ریل کوچک) چوبی را بالای آن به شب، **گرگک** می آورد. او یک برج، یک ایستگاه قطار آهن و یک طویله برای بزها می سازد. در حرکت



26|27

خوب گوش میکند که خانم سونیا قصه «کلاه سرخک» را میخواند. **گرگک** روز جمعه، که قصه و افسانه را بسیار دوست دارد، نمیخواهد از شکاری و تفنگش چیزی بشنود. **گرگک** او با هردو پنجه گوش هایش را می بندد.



28|29

کتاب های تصویر دار و نقاشی شده راز الماری کتاب می گیرد و آن ها را تا دیر، پیهم تماشا میکند **گرگک** شب،



30|31

**گرگک**، روز شنبه با تعجب و شگفتی با خود میگوید:  
« چرا امروز سرو صدایی نیست؟  
آن گاه، جاروی کلانی زیر الماری میرود و **گرگک** را از جایی که پنهان شده است، می کشد. زن جارو کش میگوید:  
« چه زیبا، این جا **گرگکی** است! اورا درگاری(واگن) گدی ها (عروسک ها) می نشانم!»



32|33

گک ها، شوربای مزه دار الفبا می پزد... روز یکشنبه، کسی مزاحم **گرگک** نمیشود. او درداش گدی



34|35

همه گدی ها و حیواناتی را که از پارچه ها و تکه ها ساخته شده اند با بزک چوبی که برایش بسیار دوست ... و **گرگک** داشتند است، مهمان میکند.



1|2|3